جلسه 79- 1321

**‌شنبه - 01/03/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

تنبیه سوم: فی استصحاب عدم النسخ

یکی از نکاتی که در ذیل بحث استصحاب در شبهات حکمیه مطرح هست این است که، مرحوم آقای خوئی فرموده اند که استصحاب عدم نسخ ولو مرحوم شیخ انصاری ادعا کرده اجماع بر جریان آن را، حتی فرموده است که منکرین استصحاب هم استصحاب عدم نسخ را قبول دارند، ولکن به نظر ما استصحاب عدم نسخ از مصادیق استصحاب در شبهات حکمیه است.

آقای فرموده جهتش این است که نسخ در احکام شرعیه نسخ حقیقی نیست، بلکه کاشف از انتهاء امد حکم است، محال است حق متعال حکم مطلق جعل کند برای جمیع ازمان و بعد پشیمان بشود، اگر یک روزی نسخ کند خداوند متعال حکم شرعی را، کشف می شود که از اول ضیق فم الرکیة بوده و جعلش محدود بوده است، ولذا استصحاب عدم جعل زائد جاری می شود نسبت به این زمان مشکوک.

مثلا نمی دانیم نماز جمعه در عصر غیبت وجوبش نسخ شده یا نه، استصحاب عدم جعل وجوب نماز جمعه برای عصر غیبت جاری می شود.

ما برای کشف از بقاء احکام شرعیه و عدم نسخ آن باید تمسک کنیم به روایات صحیحه ای که وارد شده است که حلال محمد صلی الله علیه وآله حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة.

اقول: این فرمایش آقای خوئی در رابطه با مطلب اول که نسخ در احکام شرعیه به معنای انتهاء امد حکم است، این بحثی است که انشاء الله در بحث نسخ شرایع سابقه و یا استصحاب احکام شرایع سابقه مطرح خواهد شد، ما مفروغ عنه می گیریم فعلا که استصحاب عدم نسخ در حکم شرعی مبتلا هست به استصحاب عدم جعل زائد، چون نسخ شرعی کشف می کند از ضیق جعل، اما بهتر بود آقای خوئی دو اشکال دیگر را هم مطرح می کردند:

یکی اشکال اینکه حتی اگر استصحاب عدم جعل زائد جاری نشود کما علیه المشهور، باز ایشان مشکل دارند با استصحاب عدم نسخ، چون معتقدند حکم انحلالی است، ما شک داریم در حکم فعلی جدید غیر از آن حکم فعلی در زمان قدیم، وجوب نماز جمعه در عصر حضور امام علیه السلام معلوم الوجوب بود و ما شک در وجوب آن نداریم، وجوب نماز جمعه بر مکلفین در عصر غیبت بلکه در هفته های جدید در عصر غیبت این مبتلاست به استصحاب عدم مجعول، استصحاب بقاء مجعول به نظر آقای خوئی استصحاب کلی قسم ثالث است، و این مطلبی است که در بحث اجتهاد و تقلید صریحا بیان کرده اند و مناسب بود اینجا هم به آن اشاره می کردند، که حتی اگر اشکال اول که استصحاب عدم جعل زائد هست جاری نشود کما هو مسلک المشهور، ما اصلا در رابطه با استصحاب بقاء جعول داریم، وجوب نماز جمعه در آن هفته ای که امام علیه السلام حضور داشتند چه ربطی دارد به وجوب نماز جمعه در این هفته ای که امام علیه السلام غیبت کرده اند، استصحاب جامع وجوب که کلی قسم ثالث می شود.

این اشکال دوم هم که مرحوم آقای خوئی در مباحث دیگر مطرح کرده اند توسط مشهور جواب داده می شود، از جمله بحوث گفته اند که چون حکم جعل شده است بر طبیعت و انحلال در عالم تطبیق هست و لذا از این حیث ما مشکلی نداریم، وجوب نماز جمعه تشریع شد بر طبیعی مکلف، نمی دانیم آیا منتهی می شود أمد این حکم در عصر غیبت، استصحاب می کنیم بقاء وجوب نماز جمعه را بر مکلف، ولو در عالم تطبیق این وجوب نماز جمعه منحل بشود به تعداد افردا مکلفین بلکه به تعداد هفته های سال.

البته ما عرض کردیم این فرمایش بحوث لازمه اش تفصیل بین مطلق و عام هست، چون ایشان صریحا در جلد سوم بحوث بیان کرده اند که در عام حکم جعل می شود بر افراد، بر خلاف مطلق که حکم جعل می شود بر طبیعت، و این مطلب اختصاص به بحوث ندارد، امام قدس سره هم این تفصیل را بین عام و مطلق داده اند، کار نداریم که این تفصیل بین عام و مطلق درست هست یا درست نیست، ولی طبق مبنای امام و بحوث حکم در عام جعل می شود روی افراد طبیعت، و این اشکال به بحوث وارد هست که شما توجیهتان اخص از مدعاست، می گوئید حکم جعل شده است روی طبیعت نه افراد، ولذا ما وجوب صلاة جمعه را بر طبیعی مکلف استصحاب می کنیم، خوب اگر عام بود چه؟

ما جواب دیگری دادیم، گفتیم چون عملیة الجعل واحد است به نحو وضع عام موضوع له خاص، حتی اگر به شکل عموم هم باشد که تجب صلاة الجمعة علی کل مکلف باز می گوئیم قبلا نماز جمعه بر هر مکلفی واحب بود شک می کنیم در عصر غیبت وجوبش باقی است یا نه استصحاب می کنیم بقاء وجوب را، فقط مشکل ما همان معارضه با استصحاب عدم جعل زائد است.

اشکال سومی هم اینجا مطرح است که باز مناسب بود آقای خوئی متذکر بشوند، وآن این است که استصحاب بقاء جعل یعنی استصحاب بقاء حکم انشائی، به تعبیر بحوث استصحاب بقاء وجوب برای طبیعی مکلف که همان استصحاب حکم انشائی است، چون حکم فعلی بر این مکلف در عصر غیبت که قبلا حادث نشده بود، امروز هم که این شخص مکلف شد شک می کنیم در حدوث وجوب نماز جمعه بر او، چون شک در نسخ داریم، پس استصحاب حکم هم اگر جاری بشود در حقیقت استصحاب حکم انشائی است، یعنی استصحاب بقاء وجوب نماز جمعه بر طبیعی مکلف، خوب اشکال سوم این است که این استصحاب بقاء وجوب نماز جمعه بر طبيعي مکلف ثابت نمی کند وجوب نماز جمعه را بر این مکلف خاص، استصحاب حکم کلی ولو اشکال اول و دوم وارد نشود یعنی معارض نباشد با استصحاب عدم جعل زائد و کلی قسم ثالث هم نشود، اما چطور می خواهد اثبات کند حکم جزئی را که وجوب نماز جمعه است بر این مکلف معین؟

این اشکال هم قابل جواب است، ما بارها عرض کرده ایم رابطه حکم کلی با حکم جزئی رابطه عنوان و معنون است نه سبب و مسبب، اصل مثبت نیست، ما وقتی استصحاب کردیم حکم کلی را حکم کلی یعنی همان مجموع احکام جزئیه، و این اصل مثبت نیست، چرا نتواند ثابت کند استصحاب حکم کلی وجود این حکم جزئی را بعد از تحقق موضوع؟

و گاهی ما در مرحله استصحاب حکم جزئی مشکل داریم، مثلا ما می خواهیم استصحاب کنیم که هنوز مثلا خون نجس است، شک داریم در نسخ نجاست دم، می گوئیم یک زمانی خون نجس بود استصحاب می گوید الآن هم نجس است، اما اگر بخواهیم اشاره کنیم به این دم موجود امروز، چطور می توانیم بگوئیم این دم یک زمانی نجس بود؟ یا در استصحاب عدم حکم، ما شک داریم که کافر نجس است یا نجس نیست، خوب اگر بخواهیم این کافری که امروز موجود است قبلا نجس نبود می شود استصحاب عدم ازلی، چون از هنگام تکوّنش شاید نجس باشد، اما می آییم استصحاب را در حکم کلی پیاده می کنیم، می وئیم یک زمانی کافر نجس نبود، کی؟ آن روز که هنوز قرآن نجس نشده بود که بفرماید "انما المشکرون نجس"، استصحاب می کنیم بعد از نزول این آیه شریفه هم کافر نجس نیست الا مشرک، کافر غیر مشرک نجس نیست، این استصحاب عدم نعتی است نه استصحاب عدم ازلی، یک زمانی کافر غیر مشکر نجس نبود به نحو کلی قبل از نزول آیه شریفه، استصحاب می کنیم که کافر غیر مشرک بعدا هم نجس نیست، و این اصل مثبت نیست برای اینکه بگوید این کافر غیر مشرکی که در خارج موجود شده است نجس نمی باشد، عنوان ومعنون است، کلی فرد است نه لازم و ملزوم، به نحو عموم افرادی می گوئیم قبل از اسلام هیچ کافر غیر مشرکی نجس نبود، استصحاب می گوید امروز هم هیچ فردی از افراد کافر غیر مشرک نجس نیست، بعد توقف می کند عرف در رابطه با نجس بودن یا نبودن این کافر موجود بالفعل؟ ابدا.

ولذا ما اگر نبود اشکال اول که شک در جعل زائد داریم، و این استصحاب در حکم وجودی مثل استصحاب نجس بودن دم معارض است با استصحاب عدم جعل زائد برای نجاست دم در عصر غیبت مثلا، اگر این نبود ما نه اشکال دوم را می پذیرفتیم نه اشکال سوم را، و لذا در موارد شک در نسخ حقیقی اشکال اول که برطرف می شود، اشکال اول که شک در جعل زائد است مبتنی بر این است که نسخ شرعی انتهاء أمد حکم باشد، اما اگر نسخ، نسخ حقیقی بود کما هو ممکن فی الشرع و سیأتی توضیحه، شارع در ابتداء شریعت جعل کرد نجاست را لکل دم، شاید برای زمان ما نسخ شده مثلا نجاست دم، خوب اینجا دیگر شک در جعل زائد نداریم، بلکه یقین داریم به جعل نجاست لکل دم الی یوم القایمة، منتهی شک در الغاء این جعل داریم، خوب اشکال اول برطرف شد.

اشکال دوم و سوم هم وارد نیست، اشکال دوم را که جواب دادیم، اشکال سوم را هم می گوئیم استصحاب می کنیم که یک زمانی هر فردی از افراد دم نجس بود، امروز هم هر فردی از افراد دم نجس است، دیگر اصل مثبت نیست که بگوئیم هذا الدم نجس.

ممکن است شما بفرمائید بله، اصل مثبت نیست، اما یک اشکال چهارمی اینجا هست و آن اشکال معارضه است بین این استصحاب که در مجعول کلی جاری می کنید، قبل از نسخ هر فردی از افراد دم نجس بود، شک می کنیم امروز نسخ شده است یا نشده است استصحاب می گوید هنوز هم هر فردی از افراد دم نجس است، اشکال چهارم اینجا زنده می شود که گفته می شود این معارضه می کند با استصحاب عدم حکم جزئی، استصحاب می گوید که این دم قبل از وجودش نجس نبود به نحو عدم ازلی، الآن هم نجس نیست، حالا در اینجا عدم ازلی هست، در شک در نسخ قانون الماء المتغیر نجسٌ خوب استصحاب مجعول کلی می گوید یک زمانی هر فردی از افراد ماء متغیر نجس بود والآن کما کان، اشکال چهارم این است که معارضه می کند با استصحاب عدم نجاست این آب قبل از تغیرش، استصحاب می گوید قبل از تغیر این آبی نجس نبود، این دیگر استصحاب عدم ازلی هم نیست.

این اشکال چهارم به نظر ما اقوی است از اشکال دوم وسوم، و اشکال اول هم که در شک در نسخ حقیقی که الغاء جعل سابق است نمی آید، ولی این اشکال چهارم که اشکال معارضه است پیش می آید.

کسانی که مثل مرحوم استاد می گفتند استصحاب در مرحله جعل حاکم است، اینجا از مبنایشان استفاده می کنند، شک در نجس بودن این خون یا این آبِ متغیر ناشی است از شک در بقاء جعل، استصحاب بقاء جعل جاری کردیم دیگر ما شکی نداریم.

اما ما که در بحث استصحاب در شبهات حکمیه اصرار کردیم که این مسلک حکومت را ابطال کنیم آنوقت اینجا چه خواهیم کرد؟ ما اصرار داشتیم که مسلک صحیح مسلک معارضه بین جعل و مجعول است نه مسلک حکومت، خوب اینجا چه بکنیم چه جوابی برای گفتن داریم؟ استصحاب بقاء جعل به معنای مجعول کلی داریم که کان الماء المتغیر نجسا قبل الف سنة، نستصحب بقاء کونه نجسا فی هذا الیوم، این می شود استصحاب در مرحله جعل به معنای مجعول کلی، معارضه می کند با اینکه این آب متغیر امروز در منزل ما دیور زکه متغیر بنود نجس نبود استصحاب می گوید امروز هم نجس نیست، وما علم نداریم شک در نسخ داریم، شما که می فرمائید علم داریم یعنی استصحاب بقاء جعل حاکم است بر عدم مجعول.

آنوقت این اشکال زنده می شود که چطور شد در آن بحث قبلی استصحاب عدم جعل را گفتید معارض است با بقاء مجعول نه حاکم، حالا اینجا آمده اید می گوئید استصحاب بقاء جعل حاکم است بر عدم مجعول؟ در بحث گذشته استصحاب عدم جعل زائد را قبول نکردید حاکم است بر استصحاب بقاء مجعول در آب متغیری که زال تغیره، حالا اینجا می خواهید بگوئید استصحاب بقاء جعل به معنای مجعول کلی حاکم است بر استصحاب عدم مجعول جزئی؟

این از مباحثی است که در بحوث به این شکل واضح اصلا مطرح نکرده اند، یک اشاره ای کرده اند که اگر این اشاره هم نبود بهتر بود چون جواب روشنی از این اشکال نداده اند، این اشمال معارضه را چه بکنیم؟ گاهی ایشان اینجور تعبیر می کند که ما مجعول جزئی و حکم جزئی نداریم، خوب شما وقتی استصحاب کردید بقاء جعل را موضوع هم که در خارج بالوجدان محرز شد این آب امروز متغیر است، کبرای جعل را هم که استصحاب می گوید هست، دیگر ما مشکلی نداریم.

اثر شرعی رفته روی کون الماء نجسا، اذا کان الماء نجسا فلا تتوضأ منه، اثر شرعی رفته روی اتصاف ماء بکونه نجسا، خوب شما کبرای جعل را استصحاب کردید احراز کردید که این آب متغیر است، کبرای جعل هم که الماء المتغیر نجس استصحاب شد، برفرض ثابت کند که به نظر ما می کند که هذا الماء نجسٌ، خوب معارض است با استصحاب عدم کون هذا الماء نجسا، نفی این اثر شرعی مانعیت از وضوء می شود با این استصحاب، لذا تعارض می کنند.

ما در اینجا چاره ای نداریم جز اینکه همان استصحاب بقاء جعل را بپذیریم حاکم است بر عدم مجعول، و این منشأ می شود که از ما سؤال شود که ما الفرق؟ شما در استصحاب عدم جعل زائد نپذیرفتید حاکم است، استصحاب عدم جعل نجاست برای آبی که زال تغیره نپذیرفتید حاکم است بر استصحاب بقائ مجعول، اینجا می گوئید استصحاب بقاء جعل در موارد شک در سنخ که هنوز قانون الماء المتغیر نجسٌ هست حاکم است بر استصحاب عدم حکم جزئی، که این آب قبل از تغیرش نجس نبود بعد از حدوث تغیر استصحاب عدم حکم جزئی می کنیم می گوئیم هنوز هم نجس نیست.

ما به نظرمان تنها توجیه حکومت در اینجا این است که می گوئیم جعل سابق این بود که آب قبل از تغیرش نجس نیست پاک است، طهارتی دارد که این طهارت مغیی است به عدم تغیر، قانون سابق این بود دیگر، قانون سابق این وبد که الماء اذا تغیر تنجس، آب قبل از تغیر نجس نیست بعد از تغیر نجس می شود، استصحاب که می کنیم مرحله جعل به معنای مجعول کلی را یعنی استصحاب می کنیم هنوز هم این قانون هست که آب قبل از تغیر طهارتی دارد که مغیی است به عدم تغیر، و بعد از تغیر این طهارت با وصول غایتش از بین می رود، خوب وقتی استصحاب اثبات کرد که این طهارت مغیی است به عدم تغیر، منشأ شک ما در بقاء طهارت این آب بعد از حدوث تغیر شک در این است که آن طهارت سابقه مطلقه بوده یا مغیاة، نمی دانیم طهارت سابقه این آب مطلقه بود چون نسخ شده آن قانون الماء المتغی رنجس، یا مغیاة است چون هنوز قانون الماء المتغیر نجس حکمفرما است، خوب وقتی استصحاب گفت طهارت قبل از تغیر مغیی است به مادم عدم التغیر، منشأ شک در این بقاء طهارت از بین می رود، ما جلسه قبل عرض کردیم این قانون را همیشه در نظر داشته باشید: اذا کان هناک حالتان ثبوتیتان احداهما ناسخة للاخری، الاصل الجاری فی الحالة الناسخة حاکم علی الاصل الجاری فی الحالة المنسوخة، اما به یک شرط، شرطش این است که اصل مثبت نباشد، که اینجا هم اصل مثبت نیست، اینکه قانون الماء اذا تغیر تنجس که می گوید آب قبل از تغیر طهارت مغیاة دارد به عدم تغیر، اگر فی علم الله طهارت مغیی باشد به عدم التغیر، خوب این بعد از حصول تغیر ناسخ طهارت است، این واضح است، وقتی قانون می گوید طهارة الماء مغیاة بعدم تغیره، وقتی تغیر در این آب حاصل شد این قانون مغیی بودن طهارت قبل از تغیر ناسخ این طهارت است با حصول تغیر، ناسخ ثبوتی است، و اصل جاری در او هم که اصل مثبت نشد، پس چرا مقدم نشود، ولذا به نظر ما جواب صحیح این هست.

اما بقیه جوابها که ممکن استفاده شود از مطالب بحوث جلد 6ص 149 این مطالب به نظر ما تمام نیست وبرای تفصیل به جزوه رجوع شود.

تنبیه چهارم: جریان الاستصحاب فی الموضوع التکوینی

مطلبی است که اول استصحاب در شبهات حکمیه متعرض شدیم، گفتیم برخلاف نظر آقای خوئی که استصحاب در حکم کلی و حکم جزئی جاری نیست بخاطر معارضه، محقق اصفهانی شبهه ای مطرح کرده که استصحاب در موضوع تکوینی جاری نیست، چرا؟ برای اینکه لاتنقض الیقین بالشک می گوید لاتنقض الیقین عملا، اثر عملی یقین را بار کن، آقا یقین به موضوع که اثر عملی ندارد، اثر عملی و محرکیت وباعثیت این از آثار یقین به حکم است نه از آثار یقین به موضوع، من یقین دارم که این آب متعفن است، خوب چه اثری دارد؟ شک می کنم در بقاء تعفنش، اثر یقین به تعفن چیست که بخواهم نقض عملی نکنم آن یقین را و ابقاء عملی کنم آن یقین را یعنی آثار یقین را بار کنم؟ اثر یقین محرکیت است، یقین به موضوع تکوینی که محرکیت ندارد، مگر اینکه بگوئید یقین به موضوع که می گویند لاتنقضه به لحاظ آن اثر یقین به حکم است، چون بعضی روایات می گوید وضوء با آب متعفن باطل است، فی الماء الآجن لاتتوضأ منه الا ان لا تجد ماءا غیره، استصحاب می کنم هنوز این آب متعفن است تسویه نشده است، نتیجه این می شود که نقض یقین به متعفن بودن این آب به این است که اثر یقین به حکم را بار کنم که حرمت وضوء است، محقق اصفهانی فرمود اینکه می شود اسناد الی ما لیس له، مثل اینکه بگوئیم زید قائم، می گویند آقا زید که پایش شکسته نمی تواند بلند شود، می گوئیم أی ابوه، زید قائم أبوه، خوب این خلاف ظاهر است و مجاز است، اینجا هم همین است دیگر، لاتنقض الیقین عملا، خوب یقین به موضوع اثر عملی ندارد، بگوئیم خوب به لحاظ اثر عملی حکم، این می شود مجاز.

بعد محقق اصفهانی فرموده است که: تنها جواب، انکار این مبناست، بگوئیم چی برای خودتان اصل مسلم گرفته اید که لاتنقض الیقین بالشک أی لاتنقضه عملا، حالا استاد ما در کفایه فرمود ولی دلیل نمی شود که هر مطلبی که استادمان فرموده ما قبول کنیم، نخیر اگر این مبنا را بگوئیم اشکال لاینحل است، مفاد لاتنقض الیقین بالشک نهی از نقض حقیقی یقین است، یعنی امر می کند به ابقاء حقیقی یقین، منتهی این امر کنائی است، می گوید یقینت را بگذار بماند، حقیقتا بمانأ، جناب شارع یقین من مگر دست من هست که حقیقةً بماند، شارع می گوید این کنایه است، چطور؟

بقاء یقین به موضوع ملازم است با یقین به حکم، بقاء یقین به حکم هم ملازم است با اتیان مکلف به عمل، مثلا استصحاب می کنیم هنوز امام جمعه عادل است، اثر شرعی به بقاء عدالت امام جمعه این است که بعد از اینکه نماز جمعه اقامه شد برخی بزرگان می گویند واجب است حضور، ابقاء حقیقی این یقین سابق به عدالت امام جمعه ملازم است با یقین به وجوب حضور در نماز جمعه، (البته للعالم بالحکم، نگوئید آقا شاید من عالم نیستم به حکم، محقق اصفهانی فرض کرده شما شکتان فقط در بقاء موضوع است نه در چیزهای دیگر)، ویقین به وجوب حضور در نماز جمعه برای انسان مطیع ملازم است با اتیان به صلاة جمعه، پس اتیان به صلاة جمعه شد لازم یقین به وجوب نماز جمعه، یقین به وجوب نماز جمعه هم شد لازم یقین به عدالت امام جمعه، خوب اشکال ندارد که امام امر کند به یک شیئی کنایةً از امر به لازمش، می گوید تو چرا کثیر الرماد نیستی، خدا رحمت کند پدرت را چه قدر کثیر الرماد بود، کن کثیر الرماد، خوب این کنایه است که یعنی کریم و سخی باش، امر به ملزوم کنایه از امر به لازم است، اینجا هم همینطور است می گوید ابقاء کن یقینت را به عدالت امام جمعه، این ابقاء عنوانی است، یعنی صل الجمعة، ولذا مشکل حل می شود، نقض عملی نگیرید تا مواجه باشید با اشکال محقق اصفهانی، نقض عملی در مقابل ابقاء عملی است، نقض حقیقی بگیرید در مقابل ابقاء حقیقی مشکل برطرف می شود.

در منتقی الاصول چهار تا ایراد گرفته اند به محقق اصفهانی که به جزوه مراجعه کنید.

اما به نظر ما اشکال اصلی به محقق اصفهانی این است که محرکیت از آثر اجتماع یقین به موضوع و یقین به کبرای حکم است، من که می روم نماز جمعه برای این است که علم پیدا می کنم به دو چیز: یک: عدالت امام جمعه. دوم: کبرای اینکه اذا اقیمت الجمعة بشرائطها وجب الحضور فیها، خوب محرکیت از آثار اجتماع الیقینین است، خوب در فرض یقین به کبرای جعل صحیح است بگوید لاتنقض الیقین بعدالة امام الجمعة عملا، نقض عملی نکن، چون اگر شما یقین داشتی و علم به کبرای جعل داشتی چگونه عمل می کردی؟ نماز جمعه می رفتی، خوب حالا هم برو، اثر یقین به موضوع در کنار یقین به کبرای جعل منجزیت است، خوب این اثر را می گوید بار کن.

این مطالب اینقدر سخت نیست که شما سخت گرفته اید لذا زیاد معطل نمی شویم.

یقع الکلام در دو تفصیل شیخ اعظم:

1. اختصاص استصحاب به موارد شک در رافع است دون الشک فی المقتضی، که مرحوم نائینی پذیرفته، منتقی الاصول هم پذیرفته و دفاع می کند از این تفصیل مرحوم شیخ.
2. تفصیل بین جائی که حکم شرعی به دلیل عقلی ثابت بشود یه به دلیل شرعی.

انشاء الله پس فردا شروع می کنیم راجع به این دو تفصیل صحبت می کنیم، والحمد لله رب العالمین.